

نغمه های یونانی

انتخاب و ترجمه از اشعار
آناکرئون ، سافو ، ملتاگروس

با سه مقدمه مربوط به شرح حال
و معرفی آثار هر يك از آنها

(چاپ اول در سال ۱۳۳۴)

سہ آنا کر ٹون

Anacreon

مقدمه

آناکرتون Anacreon نخستین و بزرگترین غزلسرای دنیای کهن است. او را از زمان حیاتش «پیرزنده دل» لقب دادند، هنوز هم که هنوز است، هیچ شاعر دیگر این لقب را از او نگرفته است. نام «آناکرتون» در ادبیات جهان با عشق و زن، با شراب، با فلسفه معروف «دم غنیمت است»، و با زنده دلی بی حد و حصر مرادف است. شاید فقط در نزد خیام ما بتوان این اندازه صراحت کلام، این ایمان شدید به ارزش «حال» و این بی اعتقادی به «فردا» را دید، و قطعاً بهمین جهت است که خیام و حافظ ما را «شعرای آناکرتونی ایران» لقب داده اند.

«آناکرتون» و «سافو» جذاب ترین شخصیت های شاعرانه دنیای باستانند. یکی «ظرافت» مجسم و دیگری «زیبائی» مجسم است. نغمه های بدیع و استادانه این «پیرمرد زنده دل» سرزمین عشق انگیز و هنرپرور یونان کهن، بقدری ظریف و دلآویز و چنان با گوش دل آشناست که گوئی چهره خندان شاعر از پس هر شعر او به خواننده خود می نگرد و او را به شرکت در بزم شاعرانه خویش دعوت می کند.

آناکرتون در سال ۵۶۰ پیش از میلاد مسیح، تقریباً ۲۵۰۰ سال پیش، در «تئوس» یکی از شهرهای یونانی نشین آسیای صغیر، در مغرب ترکیه کنونی، بدنیا آمد. تولد و زندگی او معاصر بادوران زندگی و شاهنشاهی داریوش اول در ایران بود، بهمین جهت دیری نگذشت که زادگاه او بتصرف ایرانیان درآمد.

«آناکرتون» از خاندان سرشناسی بود که اصالت و مقام خاص

داشت ، و «سولون» معروف یکی از دختران آنرا بزنی گرفته بود . وی دوران کودکی و آغاز جوانی خود را در زادگاه خویش گذراند ، سپس بجزیره «ساموس» رفت که در آنجا «پولیکراتس» معروف پادشاهی میکرد ، و در این جزیره بود که وی در دربار پادشاه که مقدم اورا بگرمی پذیرفته بود عاشق زیبا روئی شد که پادشاه خود دل در بند مهر او داشت ، و آناکرئون قسمتی از زیباترین اشعار خود را برای او سرود ، و ماجرای این دو دل داده دوران کهن را جاودانی کرد . درین زمان شهرت آناکرئون روز بروز زیادتیر میشد ، اشعار او ، بمحض آنکه سروده میشد دست بدست میگشت ، و نه فقط در جزیره ساموس ، بلکه در سراسر یونان زمین و یونانی نشین های آن سوی دریا نقل مجالس بود . همچنانکه بیست قرن بعد از او قند پارسی را از شیر از حافظ به بنگاله بردند ، در زمان او این ترانه های عشق و شراب و سرمستی را که تا آن زمان هیچ گوشی زیباتر از آنها نشنیده بود چون ورق زر بدیاریهای دور دست می بردند .

ولی آناکرئون ، با وجود تقرب خود بدربار و شاه ، هیچوقت تابع تشریفات و مقررات نشد و پیوسته آزادی و آزادگی خویش را بر هر چیز مقدم شمرد یا از قبول هر مقام و منصبی که بدو دادند سرباز زد ، و هیچ هدیه ای را بجز شراب و گل و محبوبه زیبا نپذیرفت . یکبار پادشاه باصرار پنج تالان طلا که بیش از یک میلیون پپول امروزی ما میشد بدو بخشید تا وی بقیه عمر را فارغ از غم معاش بگذراند . آناکرئون صله را پذیرفت ، ولی چند روز بعد با خشم تمام بدربار آمد و به شاه گفت : «مگر من چه دشمنی با تو کرده بودم ؟ از وقتی که این پولها را بمن داده ای ، حواسم فقط صرف نگاهداری آنها می شود ، بطوریکه برای خاطر این پول ، آزادی خودم را از دست داده ام . فی المجلس پولهایت را بگیر و آزادیم را پس بده ، و گرنه یک روز هم در جزیره ات نمی مانم.»

بعد از مرگ پادشاه ساموس ، آناکرئون به «آتن» رفت . می گویند که «هیپارکوس» و بقول عده ای دیگر هیپیس ، فرمانروای آتن ، کشتی بزرگی را که پنجاه ردیف پاروزن داشت باستقبال او فرستاد ، و چنین تجلیلی تا آن زمان درباره هیچکس دیگر صورت نگرفته بود .

چندی بعد ، هیپیس از زمامداری افتاد ، و آناکرئون نیز دیگر در آتن نماند و روانه زادگاه خویش ، «تئوس» شد ، ولی طولی نکشید که اهالی این شهر علیه داریوش شوریدند ، و «آناکرئون» که شهر خود را در آستانه زد و خورد میدید ، خود بهیچوجه با جنگ و ستیز میانه ای نداشت ، بار دیگر آنجا را ترک گفت و به «آبدر» رفت و تا پایان عمر دراز خویش در همانجا اقامت گزیده سراسر این عمر را وی با شعر و چنگ و باده مرد افکن ، عشق زیبا رخان گذراند ، اما

عشق برای او بیشتر مفهوم «لذت طلبی» داشت بدین جهت در اشعار او تقریباً هیچ جا صحبت از «عشق» نیست ، بلکه صحبت از «عیش با آدمی چند پرزاده» است يك جا خودش از «دو هزار» محبوبه‌ای که در زندگی داشته سخن می‌گوید ، و معلوم نیست ازین رقم چه اندازه حقیقت است و چه مقدار دیگر را باید بحساب اغراق شاعرانه گذاشت .

در طول بیش از سی سال ، در «آبدر» ، خانه آناکرتون قبله ذوق یونان بود. از سراسر یونان ، و از سرزمین های یونانی نشین آن سوی دریا ، حتی از دور دست ترین مهاجرنشین های یونانی ، اهل ذوق رو بخانه این پیرزنده دل می‌آوردند . نغمه ها و ترانه های او همه جا دهان بدهان میگشت و در مدارس تدریس میشد. شاید ، کمتر شاعری در دوران زندگی خویش ، با این همه ستایش و تجلیل و موفقیت مواجه شده بود که آناکرتون شد .

با آنکه عاقلان میگساری و هوسرانی و شب زنده داری را مایه کوتاهی عمر دانسته اند ، آناکرتون نود و پنج سال تمام عمر کرد ، و تازه درین سن نیز از بیماری نمرود ، بلکه در يك مجلس بزم و پایکوبی ، هنگامی که می‌خواست شیر هانگور را با خود انگور خورده باشد ، حبه انگوری در گلویش گیر کرد و باعث خفگی او شد. وقت مرگ بطرافیان گفت : «نمی‌دانم باندازه کافی در زندگی باده خورده و عشق ورزیده‌ام یا نه . بآنها که عاقلند بگوئید که آنها هم خواه ناخواه بهمان جا خواهند آمد که من میروم.»

بعد از مرگ آناکرتون مجسمه‌ای بزرگ از او ساختند که تا مدتی دراز در میدان مرکزی آتن برپا بود «پوزانیاس» مورخ معروف که این مجسمه را دیده است ، مینویسد : «در این میدان فقط سه مجسمه است : یکی از پریکلس بزرگ ، دیگری از کزانتیپ فاتح یونان در جنگ دریائی با ایرانیان سومی از آناکرتون . برای هیچکس دیگر این مقام را قائل نشده اند که مجسمه اش را در کنار این سه جای دهند.»

تقریباً همه بزرگان هنر یونان ، از این «پیر مرد زنده دل» یا بقول حافظ ما ازین «رند عافیت سوز» با ستایش بسیار سخن گفته اند. افلاطون او را «خردمند بزرگ» لقب داده . سیمونیدس ویرا «نغمه پرداز جاودانی عشق و مستی» نامیده . سافو از او با صفت «شاعر آتشین کلام و آسمانی سخن» یاد کرده . در چهار صد ساله اخیر تقریباً هیچ شاعر دور کهن باندازه او و سافو مورد استقبال غزلسرایان مغرب زمین قرار نگرفته است.

مایه تاسف است که از پنج جلد بزرگ اشعار این قدیمترین غزلسرای جهان ، جز قطعاتی محدود و انگشت شمار باقی نمانده است. ولی همین قطعات ، که بارها بصورت نظم و نثر بزبانهای

مختلف جهان ترجمه شده و همه از نفیس ترین آثار کلاسیک ادبیات جهان بشمار میروند ، بقدری ظریف و آراسته و زیباست که ما را از درجه کمال هنر و لطافت فکری عجیب یونان کهن دچار شگفتی میکند. يك نکته دیگر بالاخص در مورد اشعار این شاعر برای ما جالب است ، و آن شباهت عجیبی است که میان اشعار او و رباعیات خیام ماست . قسمت اعظم از قطعات آناکرئون ، بقدری از لحاظ لفظ و معنی با رباعیات خیام شبیه است که گوئی يك نفر واحد است که با پانزده قرن فاصله ، بدوزبان یونانی و فارسی نغمه سرائی می کند. و اگر بنا بود بدن وجه شباهت ها در حواشی صفحات اشاره شود ، شاید حاشیه زائد بر متن می شد.

درست چهارصد سال پیش ، در سال ۱۵۵۴ ، مجموعه اشعار آناکرئون توسط «هانری استین» شاعر فرانسوی بزبان فرانسه انتشار یافت ، و این نخستین مجموعه غیر یونانی و لاتینی اشعار این شاعر بود . بعد از آن این اشعار تقریباً همه زبانهای غربی ترجمه شده ، و هر يك از آنها بکرات مورد اقتباس و نقل قرار گرفته است . بسیاری از آثار عالی «رونسار» و «دوبلی» که از شاهکارهای شعر فرانسه اند ، و مستقیماً از همین ترجمه «هانری استین» سرچشمه گرفته اند . هوراس ، پروپرسیوس ، تیبولوس ، پارنی ، ولتر ، برانژه و بسیاری دیگر را شعرای «آناکرئونی» اروپا لقب داده اند ، زیرا از هر جهت تحت تاثیر این شاعر بوده اند. ولتر و آندره شنیه خود قسمتهائی از این اشعار را بصورت آزاد بشعر فرانسه ترجمه کرده اند . و یکتور هوگو در کتاب «آوازه های غروب» در قطعه زیبایی میگوید : «آناکرئون» ، ای شاعر هوس و کارمروائی که در قله خرد و حکمت دور کهن جای داری ، ای شاعر خوشنواي آرام و لطیف ، ترا بسیار دوست دارم .» و قرنهای پیش از او «ملئاگروس» شاعر بزرگ دیگری که در مجموعه حاضر قسمتی از آثارش نقل شده ، درباره وی گفته بود : «شعر آناکرئون ، مثل اکسیر خدایان است که در کام روح آدمی فروریزد.

قطعاتی که درین کتاب چاپ شده ، مجموعه آثاری است که از آناکرئون بیادگار مانده است . و شاید حتی درصالت برخی ازین قطعات نیز جای تردید باشد . ترجمه این قطعات از روی ترجمه ای که در سال ۱۸۸۲ بشعر فرانسه توسط پرفسور «لا روش آپون» منتشر شده صورت گرفته و میتوان آنرا ترجمه بی کم و زیادای از اصل یونانی دانست.

چنگ شاعر و نغمه عشق

میخواهم که با چنگ خودم نغمه‌ای بافتخار
«کارموس» (۱) و «آتریدها» (۲) ساز کنم. اما هر بار
تارهای چنگ می‌لرزد از آنها خود بخود نغمه‌ای به افتخار
«زهره» (۳) و به افتخار «عشق» (۴) برمی‌آید.
پیش از این، یکبار تارهای چنگم را سراسر عوض

۱- Cadmos قهرمان افسانه‌ای یونان، که بعقیده یونانیان
درسه هزاروپانصد سال پیش میزیست و شهر معروف «تبس» را در
یونان زمین بنیاد نهاد، و مانند کیومرث ما، بسیاری از فنون را
وی برای نخستین بار بمردم یونان آموخت.

۲- Atride نام سرسلسله خاندان افسانه‌ای و معروفی در
یونان کهن بود که بنا بداستانهای یونانی، آگامنون سردار نامی
یونان در جنگهای ترویا و برادرش منلاس پادشاه اسپارت که جنگ
ترویا بخاطر زن زیبای او هلن آغاز شد از آن خاندان بودند.

۳- Aphrôditê الهه عشق و زیبائی.

۴- Eros پسر زهره که تیرافکنی اودلها را عاشق میکند
(رجوع شود بمقدمه کتاب).

کردم ، تا مگر بتوانم با آن ترانه‌ای بیاد « السیدس »^۱
سردهم ولی باز از زخمهٔ سازمن ، جز سرود عشق و زهره
برنخواست .

حالاکه چنین است ، خدا حافظ ، ای جمیع
دلیران وقهرمانان ای بزرگان و نام‌آوران ؛
زیراکه ازاین پس دیگر کسی از چنگ من بجز
نغمه عشق نخواهد شنید .

مسابقه با عشق

«عشق» با شاخه‌ای سبک بر من نواخت و مرا بدنبال
خویش کشانید : در پی او ، تپه‌ها و ماهور و سیلاب را
در نور دیدم ؛ اما بناگهان ماری آبی در نهان دندان برپایم
فروبرد ، زخمی موحش بر آن نشاند . خون چهره‌ام را
گلگون کرد و نزدیک شد که روح از تنم پرواز کند .
آنوقت «عشق» برگشت و بالهای سبکش را
برپیشانیم سائید . بادل‌سوزی گفت : « پدرجان تو دیگر
رمق دوست داشتن نداری . »

زنان

طبیعت بهنگام آفرینش ، بگاوان وحشی شاخهای
تیزداد و باسبان سمهای سخت ؛ بشیران دندان برنده و
بماهیان نیروی شناوری دردل آبهای بیکران ، خرگوشان
را باد پیمائی آموخت ، پرندگان را بالهای دورپرواز داد .
۱ - Alcides یکی از القاب هرکول ، پهلوان افسانه‌ای
یونان .

وبه مردان نیز عقل و خرد بخشید .
وقتیکه نوبت بزنان رسید ، در چننه طبیعت هیچ نمانده
بود . بناچار چیزی را آفرید که «زیبائی» نام گرفت
و آن را بدیشان بخشید و با این سلاح بران که از هرسپری
استوارتر است ، آنکس که ضعیفترین موجودات جهان بود ،
نیرومندترین همه شد ، زیرا زنی که زیبا است ، آتشی است
که پولادها را خم میکند ،

بزم پیران

حلقه‌ای از گل‌های سرخ برپیشانی نهاده‌ایم و از
درون جامهای پیاپی ، سراغ لبخند و سراغ مستی میگیریم
در برابر ما دوشیزه‌ای سبکیا ، با آهنگ موزون چنگ
پایکوبی میکند با هر حرکت برگهای شاخه موردی^۱
را که در دست دارد میلرزانند نزدیک او ، نوپسری که گیسوان
زیبا و آوای خوش دارد ، چنگ‌زنان سرگرم نغمه‌سرائی
است .

ببین که چنان در قالب این دو نوجوان ، «زهره»
و «عشق» سرمستانه در بزم پیران شرکت جسته‌اند ،
«دیونیزوس» نیز بصورت باده‌مردافکن بدنبالشان آمده
است .

گل سرخ

اکسیری را که «دیونیزوس» بما داده است با گل
عشق‌ها درآمیزیم و در بزم مستانه خویش تاجی از گل
۱- مورد در یونان کهن گیاه خاص زهره الهه عشق بود.

سرخ زیبا بر سر نهیم . گل سرخ عشق بهار است ، زیرا که زیباترین همه گلها است و در جمع خدایان جاوید جمله ایشان را لذت میبخشد الهه « سیترا »^۱ هنگامیکه در حلقه پای کوبی جاذبه های^۲ سبکیا شرکت می کند ، گلی بر گیسوان زرین خویش دارد .

من نیز ، ای خدای شراب ، میخواهم غرق در گل ، مشتاقانه بدر گاهت نغمه سرائی کنم و در کنار دلدارم مرین پستانی تارهای چنگ خویش را بلرزه آرم و شور در دل یایکوبان سرمست افکنم .

آتش درونی

گویند که در بالای کوههای بلند ، « آتیس »^۳ در آتش عشق دیوانه وار خود به « سیبل »^۴ میسوخت ،

۱ - Cyther جزیره معروف یونان در شمال غربی جزیره کرت . بنا بافسانه های یونانی ، « زهره » الهه عشق و زیبایی ، که از کف دریازاده شد ، برای نخستین بار در این جزیره پابخشکی نهاد ، از این جهت زهره را « الهه سیترا » مینامیدند ، و هنوز هم اصطلاح « سفر سیترا » در ادبیات اروپائی مرادف با وصال عشاق است .
۲ - جاذبه ها (یونانی) Charites () : سه الهه زیبا که بعقیده یونانیان مظاهر سه گانه جاذبه بودند ، و ندیمه های خاص زهره ، الهه عشق و زیبایی بشمار میرفتند .

۳- و ۴- Cybelae و Atys در افسانه خدایان یونان ، دو خدای کوچک و بزرگ بودند که از میتولوژی « فریگی » وارد معتقدات مذهبی یونان شده بودند . « سیبل » ربه النوع بزرگ جهان بود که همه خدایان از اوزاده شده بودند ، و یونانیان وی را با « آ » مادر خدای خدایان خود یکی دانستند ، « آتیس » جوان زیبا و جذابی بود که « سیبل » عاشق او شد و از هم خوابگی این دویهار و درختان و گلها و میوه ها پدید آمدند . اما « آتیس » در جوانی مرد ، و از آن پس سیبل کاری کرد که وی سالی یکبار موقتا زنده شود . این ماجرا خیلی شبیه بداستان معروف « ونوس و آدونیس » (زهره و منوچهر) است که آن نیز یک افسانه مذهبی فینیقی بود که وارد معتقدات مذهبی یونانیان شده بود .

سوز عشق روز و شب با این زیبایی جاوید عر بده جوئی میکرد.
گویند که ساکنان کرانه های « کلاریوس »^۱
با نوشیدن آبهای معجزه آسای چشمه « فبوس »^۲،
خدای آتشین روسراپا غرق شور و نشاط میشوند و پایکوبی
میکنند .

اما من ، وقتی که بار مستی و موج عطر را احساس
میکنم ، دلم میخواهد عنان خویش را یکسره بدست
محبوبه ام بسپارم و جز بفر و نشاندن آتش سوزان درون
نیندیشم .

کبوتر وره گنر

« ای کبوتر زیبا ، از کجا میآئی که پروبالی چنین
عطر افشان داری ؟ از بال تو که فضا را میشکافد و میرود ،
بارانی از عطر های دلپذیر ، بر راه تو فرو میبارد - بکجا
میروی ؟ چه میکنی ؟

- من قاصد آنا کرئونم . الهه عشق ترانه او را
پسندید ، و مرا بعنوان صله بوی ارمغان فرستاد . اکنون
سبکیا و شتابان بسوی « باتیلوس »^۳ میروم تا این نامه

۱ و ۲ - Phebus (در اصل یونانی Phoibos :

درخشان) در میتولوژی یونان خدای آفتاب بود، که رومیان او را با
اپولن Apollon یکی دانستند. - کلاریوس Clarios یکی از
نواحی یونان است که پرستش فبوس در آن بسیار رواج داشت و یکی
از معابد بزرگ این خدا در آنجا ساخته شده بود، در این ناحیه چندین
چشمه بود که آنها را منتسب به فبوس میدانستند و معتقد بودند که
نوشیدن آب آنها نیرو و نشاط میآورد.

۳ - Bathylos پسروانی که محبوب شاعر بود،
و بسیاری از اشعار او در وصف وی سروده شده است .

را که همراه دارم از جانب صاحب خود بدورسانم : آقای من ، بمن گفته است که بمزد این نامه رسانی آزادم خواهد کرد ؛ اما من بندگی خویش را دوست میدارم و دلم نمیخواهد همچنان بفرمان او باشم . مرا چه سود چه تپه ها و ماهورها را در زیر پا گذارم و بر شاخه های درختان بلند نشینم و میوه های تلخ و وحشی آنها را بخورم ؟ اکنون از دست آناکرئون غذا میخورم ، و هر بار شریک باده پیمائی او می شوم و نوك درساغرش فرو میبرم ، و آنگاه سرمستانه جست و خیز می کنم و از روی نوازش ، بال بر سر استاد آسمانی خود میکشم تا او را از سایه ای لطیف برخوردار کنم ، هر وقت که بخواهم بر روی چنگ او آرام میگیرم و به خواب میروم .

خدا حافظ ای رهگذر ، براه خویش رو ، زیرا که دیگر مرا با تو گفتگوئی نیست . مگر نمی بینی که این پرحرفی مرا از راه خود باز میدارد ، زاغ سیه بال را که کمتر از من پرچانه است به هوس طعمه می افکند .

((عشق)) باران خورده

نیمه شب بود . ساعتی بود که دب اکبر در مسیر نورانی خود بجانب ثور سرازیر میشود و آدمیزادگان را از رنج و تلاش روزانه بخواب آرامش بخش میخواند . در این ساعت بود که « اروس » از راه رسید و با سرو صدا بردر خانه من کوفت گفتم : « کیست که چنین در میکوبد و رؤیای شیرین مرا پریشان میکند ؟ » جواب داد : بیم مدار در را بگشا ؛ کودک کی است راه گم کرده

که در شب تار سرگردان شده و از باران بخانه تو پناه آورده
است .»

بصدای او دلم سوخت . چراغ را برافروختم و در
گشودم ، و کودکی را در برابر خویش دیدم که از فرط سرما
تاب از کف داده بود . دو بال کوچک بردوشانه و ترکشی
بر پشت، کمانی بردست داشت. کنار بخاری خویش جایش
دادم و انگشتانش را برای گرم کردن در دستی گرفتم و با
دست دیگر آب از موهای لطیفش که از باران خیس شده
بود ستردم . وقتی که گرمی آتش من حرارت اولیه او را
بدو بازگرداند ، وی گفت : «بینم که طوفان بکمان من
وزهی که نگهدار آن است دست درازی نکرده باشد .»
دست فرا برد و کمان بر گرفت و دلم را آماج کرد ،
و آنگاه با چیره دستی ، تیر را تا پیکان بر آن نشانید . وقتی
که رنج مرا از این بابت دید ، خندید و بال بگشود ، و پیش
از رفتن ، بانیشخند بمن گفت : «رفیق کمان سالم است ،
اما خیال میکنم از این پس دل تو بیمار باشد .»

پرستو

ای پرستوی پرحرف ، خود انتخاب کن که از چه
راه عذابت دهم : باقیچی پروبال را بچینم یا زبانت را با
انگشت بر کشم ، تا وادار بخاموشی جاودانت کرده باشم .
آخر چه داشتی با چهچه بیوقت خود خواب مرا
بر هم زنی و هنوز سپیده بامدادان سر بر توده رؤیای مرا پریشان
کنی و از آغوش گرم «باتیل» بیرونم کشی ؟

دم غنیمت است

بر روی سبزه ها ، در سایه بوته های مورد و گل‌های
نیلوفر نورسته دراز کشیده ام ، تا جامهای پیایی بر کشم و
وبی شمارش ساغر ها ، باده پیمائی کنم خفته ام تا « اروس »
جامه موج و لطیف خویش را با شاخه نازک پایپروس بالا
گیرد و نوشابه گوارا و مستی بخش « دیونیزوس »^۱ را در
کامم فروریزد .

حالا که زندگانی ما ، چون گردونه ای تندرو
در گذر است و تا چندی دگر بجز مشت استخوانی و گرد و
غباری از ما نمی ماند برای چه در انتظار آن مانی که عطرهای
گران بها بر سنگ مرمرین گور من یا بر خاک سردم بیفشانی؟
چرا تا زنده ام ، گل‌های عطر آگین نثارم نمیکنی ؟

زیبای من ، هم اکنون بیا و در کنارم بنشین
میخواهم پیش از آنکه ظلمت دنیای رفتگان در میانم گرفته
و سرود ارواح دیار خاموشان مرا از شنیدن صدا های دگر
باز داشته باشد ، غم ها ورنجهای جهان را یکسره از یاد ببرم

عشق مومین

دستفروشی مجسمه کوچک و مومین از «عشق»
می فروخت ، بی مقدمه چنین گفتم :

« این مجسمه را خریدارم . چند می فروشی ؟ » - با
لهجه « دوری »^۲ گفت : « با شما بازار گرمی نمیکنم

۱ - Dionysos خدای مستی و شراب (رجوع شود
بمقدمه کتاب) .

۲ - Doric منطقه جنوب یونان (اسپارت و کرت و غیره) .

و هرچه بدهید میگیرم؛ زیرا که کار من ساختن چیزهای مومی نیست، و بهمین جهت است که این مجسمه را ارزان میفروشم. «گفتم: «اگر يك درهم برای این بازیچه زیبا بدهم راضی هستی؟»

حالا توای مجسمه مومین «عشق» درخانه منی. هشت دار که شعله درنهاد من افکنی و دل سردم را با گرمی خود حرارت بخشی زیرا که اگر چنین نکنی از شعله های اجاق من خلاصی نخواهی داشت.

رؤیای شبانه

دیشب روی فرش نرم بخواب رفتم. در عالم مستی با رؤیائی شیرین دمسازشدم پنداشتم که شريك بازی دوشیزگانی پریرو و شیرین نگاه شده ام میکوشم تا درچالاکی از آنان وانمانم.

خواستم آنانرا بگیرم، اما همه گریختند و رفتند. و من تنها و منزوی ماندم، چقدر دلم میخواست دوباره بخواب روم تا شاید خواب دلپذیر خویش را، از آنجائی که بریده شده بود بازگیرم!

بیکار عشق

میخواهم دوست داشته باشم کاری بجز این نیز نمیتوانم کرد زیرا که «عشق» چنین فرمانم داد. اما دل سرکش من دیری در برابر این فرمان پایداری کرد. تا آخر الامر «اروس» چیره دست، تیر و کمان برگرفت و ترکش زرین بر پشت افکند و بمیدان زور آزمائیم خواند.

بناچار زره برتن کردم ، همچون آشیل^۱
جوشن آراستم با تیر وزوبین بچنگ خدای پیکار جورفتم ،
کمان بر کشید و جاخالی کردم ، و جمله تیرهای ترکشش
بی آنکه به هدف خورده باشد بر زمین افتاد . اما این بار
« اروس » از فرط خشم خود روی بجانم نهاد و از سپر
گذشت و در دلم رخنه کرد و از آن پس این دل یکسره
جولانگاه عشق است .
آخر من که از جمله فنون جنگاوری باخبر بودم ،
این حمله ناشنیده را چسان پیش بینی میتوانم کرد .

پیری

زنان بی پرده پوشی بمن می گویند: آنا کرئون پیر
شده ای . دیگر درسرت تار موئی نمانده است ، در آئینه بنگر
و ببین که چسان چین پیری بر چهره ات نشسته است .

نمیدانم آیا هنوز اثری ز گیسوان من هست تا پیشانیم
را بیاراید اما میدانم ، و سوگند میخورم ، که پیران هر چه
پایان کار نزدیک تر شوند باید بیشتر بزندگی بخندند و
فز و نتر سراغ معشوق و می گیرند .

۱ - آشیل (در اصل یونانی اخیلوس) : پهلوان افسانه ای یونان در جنگهای ترویا.

راه زندگی

بهمه طلاهای خزانه « گیگس »^۱ پادشاه بزرگ
 « لیدیا »^۲ میخندم زیرا که هرگز جاه و جلال پادشاهان
 وجهانگیران در دل من حس حسادت بر نیانگیخت . آنچه
 من میخواهم ، این است که پیرانه سر ، سرو ریشم را با عطر
 فراوان بیالایم و پیوسته حلقه‌ای از گل های سرخ بر
 گیسوان سپیدم داشته باشم ، میخواهم که دم را غنیمت شمارم .
 زیرا که هیچکس را از فردا خبری نیست .

تو نیز تا میتوانی شاد باش ، دست بدامن طرب زن ، ساغر
 بردست تا آنجا که دردی آزارت ندهد ، با « دیونیزوس »
 هم پیاله شو و باده نوشی کن . فقط هس دار که بیماری انگشت ،
 درخانات نزنند و نگویید: « رقیق ، دیگر ترك باده باید کرد . »

گذران عمر

وقتی که باده مینوشم ؛ خبر از غمهای زندگی ندارم ،
 زیرا که خویش را صاحب همه سیم وزر کرزوس می بینم .
 شاد و سرخوش ، نغمه سرائی میکنم ؛ حلقه‌ای از پیچک سبز
 بر سر مینهم و بجمله مال و منالهای جهان میخندم .
 بگذار کسی دگر روی بمیدان خونین جنگ و
 پیروزی آورد ، زیرا که من از باده ناب سرخوشم و هوایی

۱ و ۲ - لیدیا Lydia کشور معروف آسیای صغیر ، که
 ثروت و جلال پادشاهان آن معروف بود و در زمان کورش برای همیشه
 استقلال خود را ازدست داد و جزو شاهنشاهی ایران شد . -
 گیگس Gyges پادشاه قدیمی این کشور و مؤسس سلسله
 سلطنتی آن در قرن هفتم پیش از میلاد مسیح بود که بنا بافسانه‌های
 کهن ، انگشتی داشت که هر کس که آنرا بردست می کرد نابینا میشد .

دیگر ندارم . ای ساقی ، ساغرم را از بادۀ کهن لبریز کن تا
پیش از آنکه در زیر خاک خفته باشم، در روی خاک آزمستی
سرازپای شناسم .

شکست من

دیری است که تو داستان پر آب و تاب جنگهای
« تبس »^۱ را میگوئی ، و نغمه پردازان دگر از پیکار
های « فریگی »^۲ سخن میگویند .
بگذار من نیز همراه با چنگ خود ، از جنگاوری
های خویش حکایت کنم .

اما در این جنگاوری ، پای اسبان باد پیما و
سربازان سبک اسلحه در کار نیست ، و یا هیچ کشتی جنگی
امواج خروشان رادر پی پیکار جوئی نمی شکافد ، زیرا که
من در برابر سلاحهای دیگر سپر انداخته ام . حریفان
پیروزمند من سرزوبین و کمان و شمشیرهای بران نیستند:
ناو کهای مژگان زیبارخان و سحر لبخند پر رویان و نگاه
جادوی دیدگان شهلایند .

۱ - Thebes شهر معروف یونان کهن، که بنا بافسانه های
تاریخی یونان ، بعد از مرگ « اودیپوس » قهرمان افسانه ای این
کشور، بین پسران او بر سر پادشاهی آن اختلاف افتاد و این اختلاف
باعث جنگ طولانی و محاصره ممتد این شهر توسط هفت پادشاه
یونانی شد که از آن بنام « جنگ های تبس » یاد میشود.

۲ - Phrygia کشور قدیمی آسیای صغیر ، در طول
کرانه های غربی ترکیه کنونی ، که از سواحل دریای اژه تا سواحل
دریای سیاه ممتد بود، در زمان کورش این کشور ضمیمه سومین
ساتراپ نشین شاهنشاهی ایران شد .

گذران عمر

از شماره روزهای گذشته باخبرم . اما اگر طالع چنین خواسته است که با همین بیخبری راه زندگانی را به پایان رسانم و همچنان کوروکر دیده از جهان و معمای هستی و فرو بندم ، پس شما ، رنجها ، غمها ، سر خود گیرید و آسوده ام گذارید .

سر خود گیرید و مستی مدام مرا برهم نزنید : می خواهم پیش از آنکه مرگ فرارسیده باشد ، دم غنیمت شمارم ، شاد باشم و بخندم ، و پیوسته در کنار خدای سرخوش مستی ، سبوی می بر کف گیرم و باده پیمائی کنم .

ساغر سیمین

هفائستوس^۱ ، برای خاطر من سیم ناب را در کارگاه خود بصورت هیچ سلاحی که آرامش جهانیان را برهم زند در نیاور ، زیرا که من از جنگ و ستیز بیزارم . اگر مرا شاد می خواهی کرد ، ازین سیم ناب ، ساغری گران بساز . بردیواره این ساغر ، آسمان و اختران آن را نقش مکن و آن را بانشان ابری و گردونه ای و پهلوانی میارا : نقش پریان برهنه را بکش که از شاخه های تاک خوشه چینی کنند ، و نقش خمی پر از باده را ، که شاخ و برگ های رز در میانش گرفته باشند . و اگر می خواهی که مرا شادتر کرده باشی ،

۱ - Haphaistos خدای صنعت و علم در میتولوژی یونان ، که یکی از دوازده خدای بزرگ یونانیان و شوهر «زهره» الهه عشق و زیبایی بود ، و رومیان وی را با «وولکانوس» خود یکی دانستند . بعقیده یونانیان سلاحهای خدایان در کارگاه و زرادخانه این خدا ساخته می شد .

«زهره» و «عشق» و «دیونیزوس» را در کنار هم بنما که
خوشه زرین تارك را بفشارند تا شهد مستی بخشش را قطره -
قطره در خم چکانند .

خدای مستی

«دیونیزوس» ، خدای مستی هر باره مرا از چنگ
غم می رهاند ، و همراه آن اکسیر خدائی که باده اش نام
است سربدرون رگ و ریشه من میبرد و فرمانروای دلم
میشود، و پیرانه سربه پایکوبیم وامیدارد .

در جمع نغمه سرایان و خنیاگران ، عنان دل را
بدست زهره غارتگر می سپارم تا زیبارخی را بامن برسرمهر
آرد وبا دست او دست نوازش بر سرم کشد ، آنگاه دوباره
برپای می خیزم تا پایکوبی کنم و بجز دلدارنو و باده کهن ،
همه چیز را از یاد ببرم .

بیک دختر جوان

گفته اند که در روز گاران گذشته ، در کرانه های
«یلیون»^۱ نیوبه^۲ بصورت تخته سنگی درآمد . و گفته اند

۱ - Ilion نام دیگر ترویا ، که بهمین دلیل هومرداستان
جنگهای این شهر را «ایلیاد» نام داده است .

۲ - Niobe ملکه افسانه ای کشور «فریگیا» که بنابر روایات
افسانه خدایان یونان ، دوازده و بروایت هائی دیگر چهارده یا
بسیست فرزند آورد ، و چون لاف زد که از حیث باروری بر
«لاتونا» معشوقه خدای خدایان و مادر «آتنا» و «فبوس»
برتری دارد ، «لاتونا» بخشم آمد و فرزندان خود را مامور انتقام
کرد ، و ایشان همه فرزندان او را با تیرهای زهر آگین کشتند و خود
«نیوبه» را بصورت تخته سنگی در آوردند چون این واقعه در
«فریگیا» روی داد که «ترویا» در نزدیک آن واقع است ، در اینجا
«بکرانه های ایلیون» اشاره شده است .

که دختر «پاندیون» بدل به پرستوئی شد^۱.
زیبای من ، کاش من نیز میتوانستم بدل بائینه‌ای
شوم که تو پیوسته چهره خویش را در آن مینگری . کاش
میتوانستم جامه نازکی شوم و تن نرم و هوس زای ترا در بر
گیرم . حمامی شوم و بدن لطیف ترا سرا پا برهنه در آغوش
کشم . عطر دلپذیری شوم که گیسوان زیبای خویش را با آن
عطر آگین میکنی ، یا نوار سپیدی شوم که دوستان مر مرینت
را در زیر آن میپوشانی ؛ کاش میتوانستم مر وارید غلطانی
شوم که پیوسته تن خویش را بر سینه نرم تو میساید ، یا پاپوش
خوش اقبالی که دو پای کوچک ترا در بر می گیرد .

به دلدار

زیر این شاخ و برگهای پرسایه بنشینیم ، که نسیم
ملایم نوازش کنان از خلال آنها میگذرد و شاخه هایشان را
به پیچ و تاب میآورد . کنار اینجا جویباری آرام آرام زمزمه
می کند و ما را بجانب خویش میخواند . کیست که در چنین
جائی ، در مکانی چنین زیبا نیاساید و خود را بدست عشق و
هوس نسپارد ؟

معشوقه شاعر

ای هنرمند چیره دست که در صورتگری استادی
ای نقاش بی همتا که هیچ حریفی برای خویش نمیشناسی ،

۱ - اشاره بیکی از داستان های خدایان یونان ، که طبق
آن دختران پاندیون پادشاه افسانه‌ای آتن ، بر اثر يك ماجرای مفصل
عشق و انتقام ، بصورت پرندگان درآمدند ، و یکی از ایشان پرستو
و دیگری بلبل شد .

قلم بر گیر و خوب بسختم گوش فرا ده ، تا از روی نشانیهای
من ، تصویری کامل از دلدار غایب من بسازی
اول گیسوان نرم و پیرشکن او را با رنگ سیاه شفاف
بکش ، واگر آب و رنگ ترا این قدرت باشد عطر عنبرین
آنها را بمشام من رسان . در میان دو گونه لطیف و گیسوان
مشکین او ، پیشانی مرمرینی جای ده که در سپیدی از عاج
گرو برد .

دوا بروی موزون در زیر این پیشانی گذار و آنها
را بدقت تمام با فاصله ای که نه چندان زیاد و نه چندان کم
باشد . از یکدیگر جدا کن . هشدار که این هر دو ابرو ،
سیاه و اندکی کمانی باشند آنها را زیاد پررنگ مکن و از
جانب درون آرام آرام بجانب مژگان پائینشان آر .
در دیدگان او ، برق شعله ای فروزان جای ده ،
و باین دیدگان رنگی آبی و نمناک بزن ، کاری کن که در
آنها هم « زهره » و هم « آتنا » خانه داشته باشند .
برای تجسم گونه و بینی او ، رنگ سپید خالص
را استادانه با رنگ گلگون در آمیز و از آن ترکیبی بدیع
بساز .

وقتی که به لبان او میرسی ، همه چیز را بجز این
دولب از یاد ببر : لبانی بوسه طلب بکش که دیدارشان آتش
دردل افکند و تاب و توان ببرد . بر گردا گرد گردن هوسزا
وزنخ عشق انگیز او جاذبه ها پیرواز در آر .

اندام موزونش را سراپا در حریری لطیف که جمله
پست و بلندی های آن را نشان دهد پیوشان ، فقط گوشه ای را
در پیرامون کمر گاهش نیمه باز بگذار تا نرمی تن ابریشمینش

را نشان دهد .

اوه ! نقاش ، دست از کار بردار : این که کشیده‌ای
تصویر بیجان نیست معشوقه من است که گوئی بسوی من
میخرامد ، می ترسم اگر يك قلم دیگر بکشی ، وی زبان
بگشاید و سخن بگوید .

گذران عمر

یاران من ، نمیدانید که آنوقت که خویش را بدست
مستی میسپارم ، چه سعادت مندم و چسان از رنجها و غمهای
جهان دوری میگزینم . آخر از این همه پریشانی ها و
آشفتگی ها ، از نگرانیها و نومیدیها چه سود ! اگر بناچار
باید بمیریم ، پس این جاده زندگی را با شادکامی طی کنیم .
باده لعلگون را از سبوی کهن در ساغر ریزیم و تا قطره آخر
بنوشیم . خود را یکسر بخدای مستی سپاریم ، زیرا، ای
یاران ، من آزموده‌ام که جادوی شیرۀ رز جمله غمهای جهان
را از یاد بدرمی برد .

زر و سیم

اگر سیم وزر را قدرت آن بود که ساعت مرگ
مقدر را بتأخیر افکند ، آنقدر زرو سیم بر رویهم می انباشتم
که بحسابش نتوان آورد ، تا چون مرگ فرا آید، مشتی چند
ازین زر بوی دهم و از پیرامون خویش دورش کنم .
اما اگر هیچ چیز را یارای آن نیست که دمی
برزندگانی ما بیفزاید ، این تلاش عبث را در پی سیم و زر
چه حاصلی است ؟

چرا باید که همیشه شکوه ای بی حاصل ، شکوه ای
دیگر را بدنبال آید ؟
اکنون که همه زره های جهان در برابر مرگ
ناتوانند ، توای ساقی ، باده بی حساب در ساغرم ریز ، زیرا
که پیرانه سرم هوای آن است که با تنی چندا زیاران یکدل ،
غمهای جهان را در آغوش پر پروئی از یاد ببرم ، و تا رمقی در
تن دارم خویش را وقف هوس کنم ، و خدائی جز زهره
عشق آفرین نشناسم .

باده بنوش !

زمین ، آب نیرو بخش را در کام خود فرو میبرد ،
و درخت این آب را از خاک میگیرد و در میکشد ، هوا سرد در
دریای نور میگذارد و از ذرات فروغ اختر روز مینوشد .
ماه نیز دهان بر چشمه خورشید میگذارد تا سیراب شود .
یاران من ، حالا که همه اجزاء جهان چنین تشنه
نوشیدند چرا من بیچاره را نکوهش میکنید که عطش
باده نوشی دارم .

ساغر سیمین

ای زرگر ، بر دیواره ساغری سیمین با قلمی
ظریف نقش آن دو چیز را بکش که من بیش از هر چیز در
جهان دوستشان دارم نقش بهار و گل را بکش . بزمی آراسته
را بنمای که در آن از قربانی های گوناگون خبری نباشد .
واگر در این بزم در گوشه ای اثری از زشتی و خشونت بینی

آنرا در درون سایه‌ای جای ده ، تادیدار آن دیدگان مرا
نیازارد .

در این بزم ، زاده‌ی خدای خدایان ، «دیونیزوس»
سر مست را که پدر و خدای سرخوشان و کامجویان است
جای بده ، وزهره هوسباز آتشین مزاج را ، که جمعی بیشمار
از پریان عشق در میانش گرفته باشند ، اما هیچکدام از آنان
را تیری و کمانی نباشد .

جاذبه‌های سه‌گانه را نشان ده که بجز برهنگی
اندام سیمین خویش پوششی نداشته باشند ، و آنانرا در زیر
تاکی پراز خوشه‌های خندان مسکن ده ، اما هشدار که
«فبوس» و دیگر خدایان را در بیرون در بگذاری .

بيك دختر جوان

زیبای وحشی ، بدیدار موهای سپید من از من
مگریز ، و از آن رو که در چهره‌ی تو فروغ بهاری با جلوه
خیره‌کننده‌ی خود میدرخشد ، عشق مرا نادیده مگیر . بدین
حلقه‌های گل بنگر که چسان در میان آنها سوسن سپید و
گل سرخ را در کنار هم نشانده و از این ترکیب چه محصول
بدیعی ساخته‌اند .

آشيان عشقا

پرستوی زیبا ، تو هر ساله بسواحل سرزمین ما باز
میگردی و در آن آشیان میکنی . هر تابستان دیوارهای ما
را خانه‌ی عشق خویش میکنی ، و هر زمستان دوباره بدیدار
«مفیس» گرم میروی .

اما «عشق» در هر چهار فصل سال در آشیانی که دل من نام دارد بر روی جو جگان خویش خفته است . هنوز هوسی در این دل فرو ننشسته است که هوسی تازه جایگزین آن میشود . هنوز از تخمی جوجه ای کاملاً سر بر نیاورده است که تخمی دگر بجای آن می آید . و در این جمع فراوان خاندان عشق ، هر عشق بانگی خاص بر میکشد و سرو صدای خود را با دیگران در می آمیزد . عشقهای کهن عشقهای نورسیده را غذا میدهند . تا اینها خود غذا دهند دستهای تازه تر از عشقها و هوسها شوند ، ، و این رشته چنان ادامه دارد که من خود نیز تاب جلوگیری از این زاینده گی را ندارم و این شورگران را پایان نمیتوانم داد .

عشقهای شاعر

اگر بتوانی بر گهای درختان سرسبز را شماره کنی .
و اگر بتوانی بگوئی که شماره امواج سرکشی که در دریا های پهن اور بر روی هم میغلطند بتحقیق چند و پیچ و خمهای آنها کدام است . درین صورت شاید که عشقهای دوران گذشته مرا نیز شماره توانی کرد .
تنها در آتن بیست دلداری ، و پانزده دلداری دگر داشتم . در کورنیتوس^۱ چند صدبار عاشق شدم زیرا که سرتاسر کرانه های این دریا از پریریویان و ماهرخان آکنده است .

Corinthos - ۱ شهر معروف یونان در خلیج لپانت ،
نزدیک آتن .

در «لسبوس»^۱، در «ایونی»^۲، در «رودس»^۳، در «کاری»^۴ لااقل دوهزار بار دل بمهر-زیبایان بستم - گمان میبری که پایان سیاهه رسیده‌ای؟ - نه، باز شمارش کن، زیرا که هنوز از عشق‌های خود در «کانوبه»^۵ و در «سوریه» با توسخن نگفته‌ام. نگفته‌ام که در «کرت» زیبا که در آن عشق‌همه شهرها را در قلمرو فرمانروائی خویش دارد چندبار پا بمیدان زور آزمائی سیمین بدانان نهادم و چه احتیاج که شماره عشق‌های خود را در «گادس»^۶ و «باختر»^۷ بر گویم و از آتشی که بادیدار هر پیروی تازه در دلم شعله کشید حکایت کنم؟

عشق اسیر

پریان نه گانه، «عشق» را در خواب غافلگیر کردند و دست‌پایش را با زنجیری از گل‌های عطر آگین بستند

- ۱ - Lesbos - جزیره معروف یونان، که شهرت خاص خود را مرهون «سافو» است، و هنوز هم عشق‌های میان زنان را بدین مناسبت عشق‌های «لسبی» مینامند.
- ۲ - Ionie - ناحیه غربی ترکیه کنونی، شامل سواحل دریای اژه، که مردم آن یونانیان مهاجر بودند، و بدین جهت یکی از نواحی مهم یونانی نشین محسوب می‌شد.
- ۳ - Rhodes - جزیره معروف یونانی، در دریای اژه، نزدیک ساحل جنوب غربی ترکیه.
- ۴ - Carie - کشور باستانی آسیای صغیر میان لیدیای و فریگیای.
- ۵ - Canobe - شهر قدیمی ایتالیا، در ناحیه «پیه‌مونه»، که در زمان آناکروئون از مهاجرنشین‌های مهم یونان بود.
- ۶ - Gades - شهر کنونی قادس (کادیکس) در اسپانیا، که سابقاً مهاجرنشین بزرگ یونان بود.
- ۷ - Bactria - پایتخت سرزمین ایرانی «باختر» در محل «بلخ» کنونی.

وزندانی زیبایانش کردند .
اما پسرک شیطان ازین بندگی شاد بود چندانکه
چون زهره بیارگاه آپولن آمد و حاضر شد که تن زیبای
خویش را بعنوان غرامت در اختیار او گذارد و پسر خود
را بازستاند ، « اروس » روی پنهان کرد تا از زنجیر پریان
آزادش نکنند .

خلوت شاعر

شمارا بهمه خدایان سو گندمرا بحال خود گذارید
تا این رطل گران را بیایان برم ، و در آتش سوزانی که
سراپایم را در خود گرفته ، خویش را یکسره بدست دل و
هوسهای آن دهم .
« اورست »^۱ و « الکمئون » خونخوار با انتقام
کشتن مادر خویش بدست ارواح انتقامجو سپرده شدند .
اما من هیچ گناهی نکرده ام که مستوجب خشم
خدایان انتقامجو باشم . لاجرم بفراغ بال باده کهن بر میکشم
و خویش را بدست آتش دل میسپارم .
روزگاری هر کول تیر از ترکش جانسکار خویش
بر کشید تا « ایفیتوس »^۲ دروغزن را کیفر دهد و

۱ - Orestos پسر « آگامنون » سردار معروف و افسانه ای
یونان در جنگهای ترویا ، که بقول « سوفوکلس » درام نویس و شاعر
بزرگ یونان بخونخواهی پدر ، مادر خود « کلیتمسترا » را بکشت.
Alemeos پسر « آمفیارانوس » یکی از پادشاهان هفتگانه
یونان در جنگهای تبس ، که مادرش « اریفیله » را بخونخواهی
پدر کشت.

۲ - Iphytos پادشاه « اوکالیا » یونان ، که با
هر کول پهلوان معروف یونان خلف وعده کرد ، و هر کول در عالم خشم
خود او را با تیری از بالای برج و باروی شهر « میرنتیوس » بزیرافکند.

آژاکس^۱ بر زره هکتور^۲ کوفت تا افراطکاری خویش را
جبران کند .

اما من بجز گل و برگ آرایشی نمیخواهم تنها
میخواهم ساغر بکف خویش را از یاد بیرم و جز آتش دل
بچیزی نیندیشم .

آتش دل

پریرویان من ، ساغر مرا از باده ناب لبریز کنید ،
بیشتر و بیشتر شراب مردافکنم دهید ، تا آتش سوزان می ،
سوزندگی هوس را دررگهایم فرونشاند و از خود بیخودم
کند . گل « دیونیزوس »^۳ را بمن بدهید ، زیرا اکسیر
این خدا ، آتش درون مرا خاموش میکند . اما با آتش
زهره آتش افروز چه کنم ، و که را بجویم که او را
فرونشاند ؟

محبوب

استاد چیره دست ، از روی اشعار من تصویر
محبوبم را بکش . گیسوان او را شفاف و سیاه نشان ده که
حلقه های پریشان نشان دستخوش باد باشند و موج زنان بهر سو
روی آرند . درزیر پیشانی مرمرینش ابروانی سیه رنگ
بگذار . در دیدگانش نگاهی جای ده که هم بترساند و هم

۱ - Ajax پهلوان افسانه ای یونان در جنگهای ترویا ، که
بعد از اخیلوس از همه یونانیان دلیرتر بود .

۲ - Hector سردار و پهلوان نامی ترویا ، که ولیعهد این
کشور بود و در رزم آزمائی با یونانیان دلیری های بسیار کرد .

۳ - شراب .

مهربانانه بخویش بخواند ، چنان کن که در این تصویر
نیروی مریخ بالطافت زهره درآمیزد و به دیدار چنین
ترکیبی ، دل بیننده میان خوف و رجا سرگردان ماند .
تا آنجا که از قلمت ساخته است ، بر گونه گلگون او کرکی
نرم جای ده و رنگی همانند سیب نورسیده ، نشان آزر
نوجوانان بر آن بزن

اما چون بلبانش رسی درنگ کن ، زیرا که
نمیدانم قلم موی ترا چسان قدرت کشیدن این چنین لبان
است . چنان هنرنمایی کن که آب و رنگ در زیر دست تو
جان گیرد و خاموشانه سخن گوید .

تصویر محبوب مرا ستبر و پرجذبه به کش . بدو
دستهای « هرمس »^۱ و سینه زنبق فام و گردن عاج
آدونیس^۲ آسا^۳ و رانهای زیبای « پلوکس »^۳ و شکم بی چین
« دیونیزوس » ده ، و بر بالای رانهای موزونش بارنگی
گلگون و بی پرده و پوششی آنچه را که دل از زهره عاشق
پیشه میبرد جای ده .

کاش میتوانستی چیره دستانه تهیگاه و کمر بدیع
اورا در تصویر خود مجسم کنی ، زیرا که هرگز آدمیزاده ای
را چشم بر منظره ای زیباتر از این نیفتاده است .

۱ - Hermes خدای ورزش و سفر و تجارت ، وقاصد
خدایان در میتولوژی یونان.

۲ - Adonis جوان زیبایی که بنا با فسانه های یونانی ،
زهره عاشق او شد.

۳ - Pollux قهرمان افسانه ای یونان ، که اورازاده عشق
نامشروع خدای خدایان با « لدا » Leda زن زیبایی میدانستند که
بنا بروایت میتولوژی یونان ، « زئوس » بصورت قوئی درآمد و دور
از شوهر این زن زیبا با او در آمیخت ، و ازین بابت این زن دو پسر
ترام « کاستور » و « پلوکس » بزاد.

اما از پاهای اوچه بگویم؟ آیا ظرافت آنها را
برایت شرح میتوانم داد؟ بیا تادل بدریا زخم و این مجسمه
«فبوس» را بتو بخشم تا پاهای اورا سر مشق پاهای محبوب
من قرار دهی، زیرا که پای آدمیان را برای او سر مشق
نمیتوان کرد.

بعد ها وقتی که پا بشهر «هرا»^۱ نهی و در پی
کشیدن تصویر آپولون بر آئی محبوب مرا سر مشق گیر.

جیر جیرك

همچون ملکه‌ای، بر بالای درختی در دل فضا
نشسته‌ای و خرسند از اینکه قطره‌ای چند ژاله در کنار داری،
نغمه‌سرائی میکنی هر آنچه را که در دور دست می‌بینی،
چه جنگلهای تار و چه کشتزاران گسترده دامان، مال تو
و جزء قلمرو تو اند. کشاورز ترا که میهمان بی‌آزار اوئی
بادیده صفا مینگرد و لبخند میزند، رهگذران، بشنیدن
نوای موزون تو که پیشاهنگ تابستان است، بشادمانی سر
بالا میکنند تا مگر ترا ببینند، پریان الهام بخش دوستدار
تو اند، و آپولون نیز که دل بمهر تو دارد از فرط لطف
صدائی دلکش بتو بخشیده است، تو از پیری بیخبری،
لذت تو نغمه‌سرائی و آواز خوانی مدام است، غمها و دردهای
مارا در تو اثری نیست، زیرا که تو، ای دختر خردمند
زمین، چنان خود را از بند ماده رهانیده‌ای که از سبکرو حی
همپایه خدایان شده‌ای.

۱ - Hera - ملکه آسمان و زوجه خدای خدایان، در
میتولوژی یونان،

زندگانی خوش

چه سود که وقت خویش را صرف آموختن آئین فصاحت کنم و علم معانی بیان فراگیرم؟ زیرا که آنچه مایه خوشبختی ماست، فصاحت کلام و خطابه های غرانیست. اگر میخواهی که برستی نیکبختم کنی، بیاموز که چسان باده خوشگوار را بهتر بنوشم و چگونه با صفائی بیشتر، دل به بندگی «زهره» عشق آفرین سپارم و نیکنامی خویش را یکسره وقف او کنم؟

اکنون دیگر موی سپید سرم را فروپوشانده است، ساقی، باده مردافکن در ساغرم ریز، زیرا که چند روزی دگرم در سینه خاک خفته خواهی یافت، که در آنجا دیگر آدمیان راهوسی درس و شوری در دل نمیتواند بود.

بهار

ببین که چسان با بازگشت بهار، «جاذبه ها»^۱ گلبرگهای گل سرخ از هم میکشایند، دریا آرام است. واردکان وحشی در روی برکه ها میلغزند و سر در آب فرو میبرند، درنا بسفر دراز خود برخاسته است، و خورشید با چهره ای فروزان که هیچ ابری تیره اش نمیکند در جلوه گری است. از سینه بارور خاک حاصل کشت و ورز آدمیان سر بر میزند، درختان زیتون میوه های خویش را عرضه داشته اند. تاكها همه از شکوفه هائی که پیش درآمد اکسیر جان بخش دیونیزوسند پوشیده شده اند، همه جابر گها

۱- ربة النوع های سه گانه جاذبه.

وجوانه‌ها دست در کارپدید آوردن بدایعی هستند که باید پائیز آنها را برساند .

سرود باده نوشان

مستانه ساغر تهی کنیم و جامهای دمام بافتخار
«دیونیزوس» برکشیم . دمی را که آفریننده رقص و
برانگیزنده خوشیها است پیروانی شایسته باشیم . مریدان
این خدای سرخوش باشیم که زهره زیبا رفیقه او ، و مستی
فرزنداو ، و «عشق» مصاحب اوست . دیدارش زنگ غم
از دل میزداید و بهر جا که میرود عیش و شادکامی راهمراه
میبرد . رنج و درد همیشه از او پرهیز میکند و میکوشد
تا با وی روبرو نشود .

وقتی که جامهای گران از دست کودکان سرخوش
میگیرم بر میکشم ، غمهای خویش رامی بینم که بر بالهای
سیمرغ باستانی می نشینند و پرواز می آیند .

یاران من بیائید تا پریشانیها را در جام شراب غرغه
کنیم . در برابر هجوم رنجها ، چه حاصلی از شکایت
توانیم برد ؟ کدامیک از ما فردا را بچشم دیده است ؟

من میخواهم هم اکنون ، در حلقه زیبارخان و
دلبران غرق در عطر باشم و مستانه عنان خود بدست بازیهایی
دلپذیر دهم و بایبخی پایکوبی کنم . دیگران را گوی
که اگر خواهند دل پریشان کنند ، زیرا که من چنین
نمیتوانم کرد .

دیگران را گوی که اگر خواهند ، لذت خویش

را دررنج جویند، اما توییا تا با هم مستانه ساغر تهی کنیم، و جام های دمامم بافتخار دیونیزوس بر کشیم .

سلیقه شاعر

ازجان هیچ نمی خواهم ، بجز آنکه هوش و حواس خویش را یکسره بدست لذت و طرب دهم . کنار نوجوانی زیبا نشینم و نغمه های دلپذیر باچنگک خود ساز کنم اما بیش از جمله لذات ، خواهان آنم که پیرروئی در بر کشم و در آغوش او جهان و هرچه را که در آنست از یاد ببرم .

تیر و کمان جنگاوران باب پسند من نیست . از زخم زبان ها و نیش های زهر آگین نیز بیزارم . میهمانان بسیار بیزم خویش نمیخوانم تا شاهد گفتگوهای تلخ و ستیزه جوئیهای آنان نشوم . آنچه میخواهم اینست که جمعی از زیبارویان را درمجلس خود گرد آوردم و خنده های مستانه آنانرا بشنوم و با ارغنون خوش آهنگ خود به پایکوبیشان وادارم و خویش را دراین بزم پریان ازغم نیک و بد آسوده و خوشبخت یابم .

بهار

چمنها چهره آراسته اند ، نسیم شمالی بطرب دست نوازش بر سر طبیعت میکشد . «دیونیزوس» جامه ای زرین از شکوفه ها برتن تا کها کرده است .
چه دلپذیر است در زیر سقف بلند شاخه های

سرسبز ، پرسیه زدن وزیباروئی نوخاسته وسبکپارا که در دیده اش برق نگاه زهره هوسباز بدرخشد در کنار داشتن !

زهره

کدام نقاشی است که توانسته است در روی صفحه ای گرد و فلزین ، دریای بیکران را چنین استادانه مجسم کند ؟ کدامین هنرمند چیره دست با قلم خود این موج غلطان را به پشت دریای ژرف به تلاطم درآورد و با هنرنمایی خدائی ، زهره زیبارا که ملکه آسمان و مادر خدایان است درروی آبها برنگاه ما عرضه دارد؟^۱

این نقاش ناشناس ، ویرا سراپا برهنه نشان داده ، اما آن قسمتی از اندامش را که میبایست از دیده نامحرم ما پنهان ماند ، در زیر بلوربدن نمای آب پنهان کرده است ، وزهره زیبا با این صورت ، چون خزه سپیدی بر روی امواج نیلگون ، هویدا است که از دور آبهارا میشکافد و خرامان خرامان پیش میآید . سرو سینه اش از دریای بیرون است ، اما هنوز موج آب برپستان های زیبای گلگونش دست نوازش میکشد ، و درشیری که از حرکت او بر جای مانده ، بنفشه ها وسوسن های آبی زیبائی اندام موزون و مرمرینش را بیشتر جلوه میدهند . دردو جانب زهره زیبا ، دو ماهی درشت ، «عشق» و «هوس» را بر پشت خود

۱ - اشاره بدانکه طبق افسانه خدایان یونانی ، «زهره» الهه عشق و زیبائی از کفهای دریا زاده شد ، و از صدفی ددریای مدیترانه ، نزدیک جزیره قبرس ، سر برآورد .

نشانیده و همراهش براه افکنده‌اند ، و این دو باشیطنت به شکست بسیاری از حیل‌ها و نقشه‌های عشاق می‌خندند . در دنبال زهره جمع بی‌شمار ماهیان بر پشت خمیده امواج روانند و جست و خیزکنان او را بدرقه میکنند تا الهه خندان عشق آفرین ، با این موکب وارد «پافوس»^۱ شود .

مستی شاعر

هر بار که باده خوشگوار مینوشم ، دلم را از شور و طرب آکنده می‌بایم . انگشت بر تارهای چنگ می‌سایم و سرخوشانه نغمه‌ای در وصف پریان زیبا ساز می‌کنم .

هر بار که باده خوشگوار مینوشم بادها رامی‌بینم که غم‌های تلخ ورنجه‌های گران را بر بالهای سبک خویش مینشانند و بدیاری فراموشی می‌برند .

هر بار که باده خوشگوار مینوشم ، خدای سرخوش مستی که دشمن درد و غم است ، دستم را می‌گیرد و در کوره راه‌های غرق گل بگردشم می‌برد و از اکسیر آسمانی خود سرمستم می‌کنم .

هر بار که باده خوشگوار مینوشم ، روح خویش را می‌بینم که بر بالای ساغر بیرواز آمده ؛ سرخوشانه نغمه‌سرایان را بطرب می‌افکنم و جمع پایکوبان را راهبر می‌شوم .

۱ - Paphos شهر معروف کهن در جزیره قبرس، که مرکز پرستش زهره و صاحب بزرگترین معبد این الهه در یونان بود . این شهر مرکز زیباترین دختران یونان بود که خود را وقف الهه عشق میکردند ، و با تعبیر امروزی میتوان آنرا مرکز اصلی فحشای یونان دانست .

هر بار که باده خوشگوار مینوشم ، احساس میکنم
که در راه دراز مرگ ، لحظه ای سرگرم زندگانیم ، زیرا این
تنها غنیمتی است که از مرگ ترشو میگیرم .

اوروپا (۱)

بچه جان ، این گاو وحشی و مغرور را ببین : خیال
میکنم که او خود «زئوس» باشد ، که زیباترین زن صور
را بر پشت فراخ خویش نشانده است . کدام کس بجز او
میتواند امواج خروشان را بدین قدرت بشکافد و بگریزد ؟
کدام کس بجز این گاو وحشی میتواند اینطور از گله خود
جدا شود و هوارا بشکافد و از زمین دور شود ؟

موسم انگورچینی

خوشه های رسیده ، شاخه های تاک را در زیر خود
گرفته اند دختران و پسران ارمغان های «دیونیزوس» را
در زنبیل ها یا برشانه های خویش از تاناکستان بخمخانه
میبرند . اما فقط مردان کار آزموده اند که شیرۀ رزرا در
زیر پاهای نیرومند خود از خوشه برمی آورند و در برابر
خم آهای آکنده ترانه های پر نشاط بافتنار انگورچینی سر
می دهند ، پیران در تحت تاثیر شراب ، برف از سر خویش
فرومی ریزند و با پائی لرزان براه می افتند . جوانان در عالم

۱ - Europa بنا بر روایات یونانی ، دختر «فنیکس»
پادشاه فینیقیه بود ، خدای خدایان عاشق او شد ، و یکروز که وی
بادختران همبازی خود در کنار دریا گردش میکرد ، بقالب گاوی
وحشی درآمد و ناگهان او را بر پشت خود نشانده و از دریا گذرانید
و بجزیره کرت برد .

مستی نامزدهای خود را در زیر شاخ و برگ‌هایی که پرده بر نور خورشید می‌کشند در خوابی سنگین فرو رفته می‌بیند و هوس آن میکنند که پیش از ساعت موعود از لذات زفاف بهره‌مند شوند، و دختران بیهوده می‌کوشند تا مگر ایشان را از تندی بازدارند، زیرا که «دیونیزوس» پیوسته بر آتش تمنای این نوجوانان دامن میزند و آنانرا تشنه‌تر می‌کند.

پیران زنده‌دل

پیران زنده‌دل را دوست دارم، و از دیدار پایکوبی مستانه نوجوانان لذت بسیار میبرم؛ اما چون پیری سرخوش را گرم پایکوبی می‌بینم او را بتنهائی مظهر این هر دو میبایم، زیرا احساس میکنم که با آنکه موی او سپید شده، هنوز دردش آتش جوانی شعله‌ور است.

زرو سیم

عشق نداشتن رنجی گران است که از رنج خود عشق کمتر نیست. اما دل بچیزی داشتن و از آن محروم بودن، دردی است که بزرگتر از آن نیست. در عشق، بزرگواری و خرسندی و از خود گذشتگی و صفا نعمتهائی است که آنها را با هیچ قیمت نمیتوان خرید، با این همه کسان را ببین که این همه را گذاشته‌اند و سراغ دینار و درم می‌گیرند. کاش آنکس که مردمان را با زر و سیم آشنا کرد، پیش از این ابداع خود رهسپار دیار نیستی شده بود! کاش این طلا از صحنه گیتی برمیافتاد تا دیگر پسر را علیه پدر بر نیانگیزد و خواهر را از برادر

جدا نکند ، و مردمان را بپیکارهای خونین واندارد و از همه بالاتر ، عشاق را از بستر وصال بدامان هجران نیفکند.

ستایش پیری

پیرم ، اما در میدان باده نوشی ، هیچ جوانی پشت مرا بخاک نتواند رساند . اگر که باید بتنهائی جمعی از زور آزمایان را راهبر باشم و بجزد در زندگی خویش کمکی نداشته باشم ، بجای عصای فرماندهی سیوئی پراز باده مرد افکنم دهید .

کسی هست که پابمیدان گذارد ؟ بگوی که بیدرنگ پیش آید ، زیرا که آماده زور آزمائیم . ساقی ، ساغرم را لبریز کن ؛ شراب لعلگون را که همچون شهد زنبوران عسل گواراست در جامم ریز ، مرا پیرمپندار ، زیرا که پیرانه سر هوای جوانی درس دارم .

گل سرخ

بهار تاجی از گلها بر سر نهاده . همه شما صدای خویش را با من در آمیزید تا جملگی نغمه ای بافتخار گل سرخ که زیباترین ارمغان بهار است ساز کنیم وصف از این گل کنیم که طرب افزای آدمیان و عطر آلالی دم خدایان و بدیع ترین آرایش ملکه فروزان « پافوس » است ، جمع سبکیای جاذبه ها که با عشقها سرگرم بازیگوشیند ، دلبریهای خویش را مرهون این گل زیبایند ، و هیچ روینده دیگر نیست که هم شاعران وهم خواهران نه گانه

۱ - ملکه پافوس : زهره .